

سرچشمه‌های پارسی سره

دکتر امیر شالچی

امروز دیگر بسیاری از کسانی که از سره‌گرایان دل خوشی ندارند هم به زبان آمده می‌گویند که زبان پارسی در یک دهه فرجامین (اخیر) گرایش آرام و خردپسندانه‌ای را به سوی پارسی پاک‌تری در پیش گرفته است. این چیزی نیست که کسی بخواهد پَسَش بزند. همه می‌دانیم که تا یک دهه پیش واژگانی مانند «پرسمان، گفتمان، نوشتاری و گفتاری» در زبان ما چندان کاربردی نداشتند و شاید تنها برخی از خامه‌بدستان آنها را نوشته یا بر زبان می‌راندند. اما هم‌اینک این واژگان در جایگاه واژگان تازی «مسئله، بحث، کتبی و شفاهی» جا افتاده‌اند و کمابیش همه آنها را درمی‌یابند.

چنین گرایش روشنی به خودی خود در زبان پارسی پیدا نشده است. برخی از پارسی‌نویسانی که کارهایشان در ایران بیرون می‌آید، آگاهانه می‌کوشند واژگان پارسی را به جای واژگان تازی که در زبان جا افتاده به کار گیرند. از آن جایی که هیچ ایرانی آزاده‌ای دل خوشی از تازیان ندارد، برخی خامه‌بدستان دیگر و یا دیگر کسانی که به گونه‌ای با نوشتن سر و کار دارند نیز آن واژگان را تا اندازه‌ای به کار می‌برند. خوش‌آهنگی و نوآیینی واژگان پارسی در برابر واژگان تازی زمینه را برای بسیاری از ایرانیان که مردم خوش‌سلیقه‌ای هستند باز می‌کند تا باز هم بیشتر این واژگان به کالبد زبان درآیند. اگر بخت با واژه یار شود و رادیو و تلویزیون هم آن را به کار برند، دیگر می‌توان دم آسوده‌ای برآورده گفت که واژه‌ای پارسی در زبان زنده شده یا دست‌کم از کوه واژگان تازی در زبان پارسی گاهی کاسته شده است.

ایرانی زمین

اینها همه آن چیزی است که آرام آرام در درون ایران روی داده و می‌دهد و کار را به جایی رسانده که برخی از تازی‌گرایان نیز این پارسی‌گرایی را بجا بدانند. به هر روی ما به خوبی می‌دانیم که شمار واژگان تازی هنوز هم در زبان ما بسیار بالاست و کار سره‌گرایان بسیار دور و دراز. از همین جاست که سره‌گرایان برون مرز در پارسی‌نویسی کوشش افزون‌تری می‌ورزند. اما چرا بیشتر؟ مگر پارسی‌گرایان درون مرز نمی‌دانند با آن آهنگ آرامی که آنان در پیش گرفته‌اند هنوز هزار سال زمان بایسته است تا فارسی را پارسی بتوان گفت؟

از نگاه من در درون و برون ایران دو گونه پارسی‌گرایی جداگانه هستی دارد: گونه نویسندگان درون ایران که تاکنون بیشتر کار را پیش برده و در سره‌نویسی بسیار هشیار (محتاط) هستند، و گونه نویسندگان برون مرزی که می‌کوشند یکسره سره بنویسند. شاید بهتر باشد از گونه نخست با نام پارسی‌نویسی و از گونه دوم با نام سره‌گرایی یاد شود.

ریشه جدا شدن این دو راه از هم پیش از هر چیز در این نهفته است که پارسی‌نویس درون مرز با ناشری روبروست که پیشه‌اش چاپ کتاب است. وی زندگی خود را از این راه می‌گذراند و در جستجوی کتابهایی است که از شمارگان بالاتری بهره‌مندند. وی که می‌داند خوانندگان درون ایران حوصله یادگیری واژگان پارسی تازه را ندارند و بیشتر کتاب را برای سرگرمی می‌خوانند به هیچ روی آماده نیست که با درآمدن واژگانی که دست‌کم در آغاز برای خواننده دشوار خواهد بود، شمارگان کتاب و در پس آن سود خود را پایین آورد. از اینجاست که بی‌رودریاستی از نویسنده می‌خواهد که درصد واژگان پارسی خود را پایین بیاورد و کار را بر خوانندگان دشوار نسازد.

ایرانی زمین

پارسی نویسنده نیز ناچار از کاربرد بسیاری از واژگان چشم می‌پوشد. بر وی روشن است که چنین فراخ روی (افراط) می‌تواند نوشته‌اش را از چاپ بازدارد. اما در برون مرز کمتر کسی کار چاپ و نوشتن کتاب را پیشه خود می‌داند و از راه آن زندگی خود را می‌گذراند. کم نیستند گاهنامه‌هایی که به انگیزه مادی چاپ نشده و نمی‌شوند. از اینجاست که سره‌نویس بی‌پروایی کرده بی‌آنکه با برخورد سختی از سوی گردانندگان گاهنامه یا ناشر روبرو گردد، کم و بیش روش نگارش خود را دنباله می‌گیرد.

روش درون مرزی را هیچ‌گیزی از میانه روی نیست. اما این راهی است که به چند هزار سال نیز نیازمند است. آنچه که من در این نوشتار می‌خواهم از آن سخن بگویم، این است که واژگان پارسی سره بهتر است از کدام سرچشمه‌ها برآیند و در زبان نوشتاری به کار روند.

هنگامی که سره‌گرایی خامه به دست می‌گیرد، با چند دسته واژه تازی روبرو می‌شود. برخی از واژگان دارای برابری زنده در زبان هستند و به سادگی می‌توان تازی آنها را کنار گذاشت و پارسی‌شان را به کار برد. برای نمونه می‌توان به جای «سعی و مختلف و مقدمه»، «کوشش و گوناگون و پیش‌سخن» گفت و دل آسوده داشت که هر پارسی‌زبانی آنها را در می‌یابد. اگر نوشته بلند نباشد و زبانش دشوار نباشد، نویسنده خواهد توانست نوشته‌ای تهی از واژگان تازی بیافریند. اما بسیاری از نوشته‌ها چنین نیستند و سره‌نویس ناچار است واژگانی را به کار گیرد که شاید در زبان زنده نباشند، یا کاربردی کرانه‌مند (محدود) داشته باشند و یا... سره‌نویس هنگام برخورد با این دسته از واژگان چه می‌کند و آنها را از کجا می‌آورد یا از کجا باید بیآورد؟ برای نمونه اگر خواست واژگان تازی «صراف، مستقر و یا معین» را به

ایرانی زمین

کار نگیرد، باید برابر پارسی‌شان را از کجا بیابد؟ سخن ما هم اینجاست که بسیاری از سره‌نویسان با برگشت به گنجینه واژگانی که در سر خود آماده دارند به ساختن شتابزده واژه‌ای تازه دست می‌یازند. کمی با خود می‌اندیشند و در آمیزه (ترکیب) تازه‌ای می‌سازند. بسیار دیده می‌شود که نه تنها هیچ روشنگری برای برساخته‌های خود به دست نمی‌دهند، که آنها را فهرست هم نمی‌کنند. این زمینه آشفتگی زبان و گریز بسیاری از دوستداران زبان پارسی را فراهم می‌کند. آنان پیوسته با واژگان شمارمندی روبرو می‌شوند که این یا آن نویسنده به کار برده و هر کدام تا اندازه‌ای رسا هست و تا اندازه‌ای هم نیست.

سره‌نویسان می‌توانند برابر پارسی واژگان تازی را در سه دسته سرچشمه‌های بنیادین بچوبند:

فرهنگ‌ها و نوشته‌های کهن پارسی

گویش‌های زنده پارسی و زبان‌های ایرانی دیگر

زبان‌های ایرانی میانه به ویژه پهلوی

در آینده به بررسی این سرچشمه‌ها و روشن سازی چگونگی کاربرد آنها می‌پردازیم.

فرهنگ‌ها و نوشته‌های کهن پارسی

هنگامی که می‌گوییم واژگان تازی بسیاری به زبان پارسی درآمده، خود پذیرفته‌ایم که روزگاری واژه تازی در زبانمان نبوده یا بسیار اندک بوده است. به هر روی این واژگان در دوره‌ای به زبان راه یافته و جا خوش کرده است. پس آن پارسی که از این دسته واژگان تهی بوده کجاست؟

ایران زمین

نخستین فرهنگ‌های پارسی از سوی پارسی‌زبانان خراسان برای آن دسته از ایرانیان که در باختر و دل ایران آن روزگار می‌زیستند نگاشته شده تا آنان با واژگان کم کاربرد پارسی آشنا گردند و این زبان را که اندک اندک زبان ادب و نوشتارشان می‌شد بهتر دریابند. در اینجا می‌توان برای نمونه «لغت فرس»، «صحاح الفرس» و یا «سرمه سلیمانی» نام برد. این فرهنگ‌ها دربرگیرنده واژگان پارسی بسیاری هستند که هم‌اینک نیز می‌توانشان به کار گرفت و بر رسایی و یکدستی زبان افزود. کم و بیش همه واژگان آنها پارسی است و یکی از بهترین سرچشمه‌های هر سره‌گرایی. در سده‌های پس از آن هنگامی که پارسی در هندوستان گسترش بسیار یافت، نویسندگان آن دیار هم به فرهنگ‌نویسی دلبستگی بسیار نشان دادند و با بهره‌گیری از فرهنگ‌های پیشین، واژه‌نامه‌های بزرگ‌تری آفریدند، اما آنان نیز چندان روی خوشی به واژگان تازی نشان ندادند و از اینجاست که این دسته از فرهنگ‌ها در شمار سرچشمه نخست می‌آیند. از میانشان باید از «فرهنگ جهانگیری» و «برهان قاطع» نام برد. «برهان قاطع» دریایی است از واژگانی که بسیاری‌شان باید از هم‌اینک به کالبد زبان بازگردند و از نگاه پرواژگی باید بزرگ‌ترین فرهنگ از این دست باشد.

در اینجا به شناسا کردن نمونه‌هایی از این واژگان کارآمد آن می‌پردازم:

گواش: صفت

پالیده: خلاصه

دژآکام: زاهد

فیار: صنعت

کام ناکام: البته. در گویش تاجیکی هم کاربرد دارد.

ایرین زمین

لوری: لطیف

پَشَنگ: جفا (۱)

آیا بهتر نیست به جای ساختن درآمیزه‌هایی تازه داشته‌های خود را بهتر بسنجیم و همین واژگان کهن را زنده سازیم؟ اما از واژگان که بگذریم، گاهی زنده کردن برخی از کنایه‌ها هم بایسته می‌شود. اینک نمونه‌هایی از آنها در همان دسته از فرهنگ‌ها:

بیهوده‌خواری: اسراف (برهان قاطع)

روزگذار: کفاف (غیاث‌اللغات)

جگرترشنه: بسیار مشتاق (برهان قاطع)

ته ریش گذاشتن: فریب دادن (غیاث‌اللغات)

چین از ابرو گشادن: رحم کردن (برهان قاطع)

خویش‌باز: فانی فی الله (برهان قاطع)

نهانی‌گشای: منجم (فرهنگ جهانگیری) (۲)

دسته‌ای دیگر از واژگان کارآمد این فرهنگ‌ها مصدرهاست. نمونه‌هایی از آنها:

افسرانیدن: منجمد کردن (فرنودسار)

انبازیدن: شریک شدن (فرنودسار)

بوشیدن: ملاحظه کردن (آنندراج)

پنافتن: بسته شدن راه مجاری آب و شیر حیوانات (فرنودسار)

پنگاشتن: رسم کردن و توصیف کردن (آنندراج)

ریویدن: معزول گشتن (فرنودسار)

زاستن: تولید کردن (آنندراج) (۳)

روشن است که فرهنگ‌نویسان بسیاری از این واژگان را از نوشته‌ها برگرفته‌اند.

ایرآن زمین

اما آنان هرگز نتوانسته‌اند همه آنها را گرد آورند. از این جاست که ما با بررسی نوشته‌های کهن به واژگان پارسی بیشتری دست می‌یابیم از سوی دیگر نباید فراموش کرد که کوشش در پارسی‌نویسی کاری تازه نیست. نزدیک به هزار سال پیش از این بیرونی و پورسینا کوشیدند کتاب‌های دانشی خود را تا اندازه‌ای به پارسی بنویسند. از این رهگذر واژه‌های پارسی ساخته یا به هر روی در نوشته‌های خود به کار گرفته‌اند که هم‌اینک نیز تا اندازه‌ای راهگشای پارسی‌نویسان تواند بود. گفته‌ایم که پیش از هر دوی آنان دانشمندی به نام بخارایی به این کار دست یازیده بوده است. اینک نمونه‌هایی از واژگانی که ابوریحان بیرونی در تفهیم خود به کار برده:

دوری: بُعد

راست پای: متساوی الساقین

سپس رو: تابع، تالی، مقلد

همبازی: شرکت

بسیار پهلو: کثیرالاضلاع

زبرنگر: عالی‌النظر

شکافتن: اشتقاق (۴)

نمونه‌هایی از واژگانی که پورسینا به کار گرفته:

بهره‌پذیر: قابل‌قسمت

پیوستگی: اتصال

کنا: فاعل

مایه: ماده

زایش‌ده: مولد

ایرون زمین

ایستاده به خود: قائم بالذات
بستناکی: انجماد (۴)
از کارهای ناصر خسرو:
آرمیده: ساکن
بسودنی: ملموس
بسیاری: کثرت
چرابی: علت
سپسی: تاخر
زبریدن: سقوط
گزارنده: شارح، مفسر
از نوشته های افضل الدین کاشانی
مردمی: انسانیت
پیدایی: ظهور
جان گویا: نفس ناطقه
خواستاری: شوق
شکافته: ناشی شده
گنجایی: ظرفیت
نایابندگی: عدم ادراک (۴)
از فهرست تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار:
جز کردن: تبدیل کردن
ستیهنده: متعصب
کژ پیمان: خائن

ایرانی زمین

گردن نهاده: مسلم

نسیاسی: کفران

هم دیداری: ملاقات، مصاحبت

خواهش‌گری: شفاعت (۵)

بسیاری از فرهنگ‌هایی که در روزگار ما نوشته‌اند هم دارای واژه‌های پارسی

کارآمدی می‌باشند. نمونه‌هایی از فرهنگ نظام:

آتش‌خانه: آن اطاق ماشین که محل آتش کردن است.

ینگی دنیا: آمریکا

پادشاه گردش/شاه‌گردش: مردن پادشاه و بر تخت نشستن دیگری. «پاچا

گردشی» در گویش کابلی به چم کودتا هم به کار می‌رود.

پرهیزانه: غذای مخصوص مریض

پسپیش: نامرتب

پیسودن: میل کردن

سال گردش: وارد شدن سال نو (۶)

گویش‌های زنده پارسی و زبان‌های ایرانی دیگر

اما پس از زیر و رو کردن همه سرچشمه‌های یکم هم شاید برای برخی از

واژه‌های تازی برابری نیابیم یا برابرهایی بیابیم که چندان رسا یا بجا نباشند.

در این جاست که در گنج‌شایگان دیگری به روی ما باز می‌شود: صدها

گویش پارسی و چندین زبان زنده ایرانی. یا به کار بردن واژه‌های گویش‌ها،

واژگان پراکنده را به زبان مرکزی بازگردانده‌ایم. این کار دامنه بسیار گسترده‌ای

دارد. من تنها در اینجا به برخی از واژگان گویش‌های خراسان بزرگ می‌پردازم

ایرانی زمین

و بس. به کار گرفتن واژگان خراسان جداً این خوبی را نیز دارد که زبان ایران را به زبان سرزمین‌های پارسی زبان جداً نزدیک می‌سازد و زمینه‌ای را برای همه فهمی بیشتر فراهم می‌نماید.

نمونه‌هایی از واژگان گویش فرارود (ماورالنهر)

ایستاده‌گری: مقاومت

دم دزد: نام، جاسوس

رو و آی: تَرَدَد

رویاندن: حاصل کردن

سراسر: مستقیماً

کسانه: عاریتی

گفت و گذار کردن: مذاکره کردن (۷)

از گویش‌های خراسان امروز ایران:

دل ورس: حوصله (نیشابور)

دست و باد: مسرف (گناباد)

چَرزَنخَت: رطیل (بیرجند)

پیش زاده: فرزند زن، فرزندی که زن پیش از ازدواج دوباره داشته باشد. (قراچه

کوهسرخ)

بنیم: سقط جنین (قاین)

آتشک: سفلیس (استان خراسان)

چرند و چار: جر و بحث (مشهد) (۸)

از گویش‌های کابلی و هراتی:

ورسوریدن: منکر شدن (هرات)

ایرانی زمین

سرا: (حیاط)

پیره: محافظت (کابل، هرات)

بسته کار: مکانیک ماشین (کابل)

دلپر: مطمئن (کابل)

گرامند: مهم (هرات)

بالایی: نظارت (کابل) (۸)

باید دانست که باز هم این تنها واژه‌ها نیستند که کارسازند، در میان گزاره‌ها هم می‌توان برابرهایی در برابر واژه‌های تازی دست یافت. نمونه‌هایی از گزاره‌هایی که در گویش تاجیکی کاربرد دارند:

زمانه‌سازی کردن: با شرایط سازش کردن

گوش‌رس کردن: خاطرنشان کردن

دست کافتن: به چیزی دخالت کردن

از دل راستی: از صمیم دل

با دل سفید: با نیت خالص

دست رسا داشتن: امکانیاد مادی داشتن

به دست درآوردن: صاحب شدن (۹)

زبان‌های ایرانی میانه و به ویژه پهلوی

اما این هم بس نخواهد بود. به ویژه در زمینه واژگان دفتری باز هم کار نافرجامیده خواهد ماند. پهلوی، بزرگ‌ترین زبان ایرانی میانه هم برای ما گفتنی‌های بسیار دارد. نمونه‌هایی از آنها:

پزاوش: بلوغ

ایران زمین

کارتاران: عاملان دولتی

گنش: خاصیت

چاشش: موعظه

بی بهر: محروم

استور: قیم

آفریتاری: قدرت خلاقه (۱۰)

از همه این سرچشمه‌ها که بگذریم، هستند واژگانی که باز هم برابری برایشان پیدا نمی‌شود. روشن است که آن دسته از واژگانی که به پدیده‌های تازه برمی‌گردند، در سرچشمه‌های کهن برابری ندارند و از بررسی‌های گویش‌ها نیز نمی‌توان به برآیندی رسید. برای نمونه برابری رادیولوژی و اقتصاد و تلویزیون را نمی‌توان در سرچشمه‌های یاد شده یافت. مگر بازیافت برخی از آنها که پیشتر در گویش تاجیکی برابر نهاده‌هایی یافته‌اند. در اینجا این فرهنگستان است که باید دست به کار شود، اما بهتر است که نویسندگان هم چشم‌براه فرهنگستان ننشسته خود به ساختن درآمیزه‌ها یا بررسی واژگانی که پیشتر تاجیکان ساخته‌اند، پردازند.

برآیند

سره‌گرایان بیشتر کوشیده‌اند با بهره‌گیری از نیروی پنداشت خود واژه‌های پارسی تازه‌ای بسازند. اما نخست باید به داشته‌ها نگاه درست‌تری افکند و نوشته‌های کهن و گویش‌ها و پارسی میانه را درست‌تر پژوهید و سپس به ساختن واژه پرداخت. سره‌گرا باید پیوسته در بازیافت واژگان پارسی کوشا بماند.

سرچشمه‌ها

(۱) محمد حسین ابن خلف تبریزی، «برهان قاطع»، به کوشش دکتر محمد معین، امیرکبیرتهران، ۱۳۶۲

ایرانی زمین

- (۲) ثروت، منصور، «فرهنگ کنایات»، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴
- (۳) مقدم، محمد، «راهنمای ریشه فعل‌های ایرانی»، این کتاب پیوستی دارد که دربرگیرنده مصدرهای پارسی است و از نویسنده‌ای دیگر. آنچه من در این نوشتار از آن آورده‌ام از نوشته‌ای است که چند سال پیش از آن برداشته‌ام. شوربختانه هم اکنون پس از چند سال زندگی در برون مرز چیز دیگری از آن کتاب به یاد نمی‌آورم و خود کتاب را نیز نمی‌یابم.
- (۴) بنگرید به «مقدمه لغت نامه دهخدا».
- (۵) «فهرست تفسیر کشف‌الاسرار و عده‌الابرار»، معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، به کوشش محمد جواد شریعت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳
- (۶) داعی‌الاسلام، سید محمد علی، «فرهنگ نظام»، دانش، تهران، ۱۳۶۴
- (۷) عینی، صدرالدین، «یادداشت‌ها»، به کوشش سعیدی سیرجانی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۲
- (۸) شالچی، امیر، «فرهنگ گویشی خراسان بزرگ»، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۰
- (۹) فاضل‌اف، م، فرهنگ «عباره‌های ریخته زبان تاجیک»، آکادمی فن‌های پی سی سی تاجیکستان، اینستیتوت زبان و ادبیات به نام رودکی، نشریات دولتی تاجیکستان، دوشنبه، ۱۹۶۳
- (۱۰) فره‌وشی، بهرام، «فرهنگ زبان پهلوی»، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸